بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول 26/8/1386

بحث در مورد نحوه استدلال به موارد استعمال بر وضع بود،ما کلیّات آن بحث را طرح کرده بودیم میخواتیم از بحث رد بشیم ولی بعضی از دوستان ابراز تمایل کردن که نکات دیگه ای را متذکر بشیم حالا من آنها را عرض میکنم،عرض شد که در موارد استعمال باید این دقت بشود که آیا این ظهوری که ما از کلام میفهمیم مستند به خود ان لفظ هست یا به قرائنی که در کلام وجود دارد میتواند مستند باشد و برای فهم این مطب باید ابتدائاً بفهمیم چه قرائنی میتواند ظهورات را شکل بدهد تا از آن طرف وقتی میخواهیم از استعمال وضع را کشف کنیم متذکر این قرائن بشیم تا این قرائن از دست ما فوت نشود،یکی از قرائنی که ذکر کردیم مساله اینکه یک شیئی گاهی اوقات ممکن حذف بشود باید توجه کرد آیا حذف هست ؟ نیست؟ مثالهایی را متذکر بشیم،یک بحث دیگه قرائنی که ناشی از اطلاق کلام هست و فرق بین روایتهایی که ابتدائاً امام معصوم علیه السلام یک حکمی را بیان میکند و روایتهایی که مسبوق به سوال هست ،عرض کردیم اینها متفاوت هست و ممکن است سوالی که انجام میشود سوال از یک حادثه شخصی هست و آن حادثه شخصی به جهت ترک استفصال ما میخواهیم ازش اطلاق گیری کنیم در بعضی از موارد ترک استفصال دلیل نیست به دلیل اینکه سوال ظهور در یک مورد خاص دارد ،حالا من آدرس بعضی از این مواردی که در این مورد در بحثهای نکاح حالا حاج آقا در متن یا در حاشیه توضیحاتی داده شده است آدرسش را بدهم مراجعه کنید من فرصت نکردم خودم مراجعه کنم ، درس 245 صفحه 11و 12 درس 278 صفحه7و8 ،درس 446 صفحه7 حاشیه البته،اینها را مراجعه بفرمایید،حالا یک مثال دیگه ای برای روایتهای ابتدائی ،روایتهای مسبوق به سوال عرض بکنم در بحث حج این بحث مطرح بود که در کفارات احرام یکسری روایاتی دارد که **من مسّ إمرأته وجب علیه شاةٌ** ،مرحوم صاحب جواهر ایشان فرموده که مسّ امرأه شامل فقط لمس هست ،تازه آن هم لمس به ید،اما فرض کنید مباشرت از مصادیق مس امرأه نیست ، دلیلش هم این ذکر کرده بودن که این مس امراه منصرف است به لمس به ید ،اما فرض کنید تقبیل که در واقع لمس به نوع دیگری هست ، مباشرت و امثال اینها از مصادیق مس نیست ، در همان بحث یادم هست این پاسخ مطرح بود به کلام صاحب جواهر که اینجا دو چیز از همدیگه باید تفکیک بشود و با هم نباید خلط بشود،یک موقعی یک کسی می آید مساله دارد سوال میکند میگه من در حال احرام بودم همسرم را مسّ کردم حکم این مساله چیست؟ در اینجا اگر قرار باشد آن حادثه شخصیه ای که اتفاق افتاده مثلا تقبیل بوده باشد ، فقط مسّ صرف نباشد ،چون تقبیل یک مرتبه شدیدی از لمس هست ، احتمال اینکه در این مرتبه شدید تر که تقبیل باشد یک کفاره بیشتری باشد این احتمال وجود دارد، یا از آن بالاتر اگر مساله مباشرت و امثال آنها باشد ، روی همین جهت نمی آید سوال رابه این شکل عام مطرح کند که من همسرم را مس کردم ،آن ویژگیِ شدیدترش را ذکر میکند میگه تقبیل کردم مباشرت کردم ، عدم ذکر آن ویژگی ها دلیل بر این هست که این مسّی که در این حادثه شخصیه رخ داده بوده است خصوص مسّ به ید بوده است، سابر اقسام مس را شامل نمیشود،اینجایی هست که به نحو سوال از یک حادثه جزئیه باشد خوب این ظهور ناشی از این نکته است ، ولی اگر جایی سوال کلی کردن یعنی حکم کلی امام دارد سوال می کند ، میگه من مسّ امرأته این کفاره را باید بدهد ،خوب این عام است ، اطلاق دارد ،این دوتا را نباید باهم خلط کرد ، آن ظهوری که من مسّ امرأه کردم به خاطر این بود که مراتب شدیدتر را احتمال کفاره درآن وجود دارد، اکتفاء نمیکردم ،فرض کنید الان یک نفر را در دادگاه بیایند کیفر خواست بر علیهش صادر کنند ، در آن نوشته شده باشد که این آقا مسّ اجنبیّه کرده است ، این ظهور دارد که به مرحله تقبیل نرسیده بوده است به مرحله مباشرت نرسیده بوده ،این ظهورش اقتضاء ناشی میشود چون کیفر خواست میخواهند گناهانی که طرف مرتکب شده است را ذکر کنند دیگه،گناه تقبیل از کناه مس بالاتر است گناه مباشرت از تقبیل بالاتر است این عدم ذکر گناه بیشتر نشانگر که آن گناه آن مرتبه ای که در ذات طبیعی مفهوم هست فقط همین بوده است ،آن مصادیقی که یک گناه بیشتری دارد آن مصادیق نبوده است ، اینها باهمدیگر تفاوت دارد ،ولی اگر قانون وضع کنند ،مجلس قانون بگه ، بگه هرکسی که مسّ اجنبیّه بکند باید مجازات بشود، خوب این هر دو را شامل میشود ، مگر آنجا گاهی اوقات به دلیل قرینه دیگه ای که برای منافع بالاتر یک جریمه بالاتری ذکر کردن خود آن قرینه باشد برای اینکه آن مسّی که میگن مراد اصل مسّ به ید است،اینها یک ویژگیهای دیگه ای هست که باعث میشود این مسّ را بشود به یک قسم خاصی از او اختصاص داد،خوب این هم یک مثال دیگه.یک نکته ای دیگه ای که آن هم یک بحث تعدد دالّ و مدلول هست بحث سیاق هست ،خیلی وقتها یک سیاقی که جمله دارد یک ظهور خاصی به دلیل میدهد، یک بحثی در اوامر هست که اگر چند تا امر در یک سیاق واحد داشته باشیم که بعضیهاشون قطعاً استحبابی است بعضیهاشون را شک داریم که وجوبی است یا استحبابی است ،آیا وجود مواردی که قطعا استحبابی است دلیل بر این هست که آن موارد دیگه امرش امر وجوبی نباشد ؟ چندتا مبنا اینجا هست بعضی از این مبانی به خصوص تأثیر سیاق را در شکلگیری ظهور کاملا در آن مشخّص است ،حالا بحث تفصیل این باید در جای خودش بحث بشود،فقط سرفصلش را اینجا عنوان میکنم،بعضیها میگن قرار گرفتن در سیاق مستحبّات امر را ظاهر در استحباب میکند این روشن است اگر امر ظهور در استحباب پیدا کرد خودش یک قرینه مهمی است ،پس بنابراین نقش سیاق دراین مبنا خیلی واضع است یک مبنای دیگه این هست که نه ظهور در استحباب پیدا نمیکند بلکه ظهورش در وجوب از بین میرود ولی ظهور در استحباب هم پیدا نمیکند،کأنّ فرض کنید یک روایتی دارد میگه شما میخواهید نماز بخوانید اذان بگید اقامه بگید بعد بعد بعدچیزها مختلف را بیان میکند میگگن اینجا روایت میتواند در مقام بیان فرد کامل باشد ، یک فرد کاملی که بعضیهاش مستحبات بعضیش واجبات است امثال اینها، و این دیگه فرد کامل لازم نیست همه افرادش مستحب باشد، بعضیش ممکن است واجبات باشد پس بنابراین ظهور در استحباب پیدا نمیکند ولی ظهورش در وجوب هم از بین میرود ،نتیجه این مبنا با مبنای قبلی فرقش این است اگر ما گفتیم ظهور در استحباب پیدا میکند اگر دلیل دیگری داشته باشیم که ظاهرش وجوب باشد اینها متعارض میشوند،ولی اگر گفتیم ظهورش در وجوب از بین میرود این روایت دالّ بر وجوب نیست ولی دال بر استحباب هم نیست حالا یک روایت دیگه ای وجود داشته باشد که امری در آن وارد شده باشد که آن امر در سیاق مستحبّات نیامده باشد خوب آن امر را ما حمل بر وجوب میکنیم ، وجهی ندارد که مجرد اینکه یک امر دیگری ظهور نداشته باشد بگیم این امر هم ظهور ندارد، خود این مجمل میشود ولی نه ظاهر درخلاف ،مجمل با مبیّن دیگه قابل تعارض نیست ، خود این قابل استناد بنابر هر دو مبنا بر وجوب قابل استناد نیست، ولی بنابر یک مبنا معارضه میکند با روایات دالّ بر وجوب ولی بنابر مبنای دیگه معارضه هم نمیکند، مبنای دیگری اینجا وجود دارد که مرحوم آقای خوئی و اینها معمولا آنجوری مشی میکنند ، میگن که اصلا سیاق هیچ تأثیر ندارد، حالا نکاتی هست که این را میگن مثلا میگن وجوب مستند به لفظ نیست ،وجوب به حکم عقل هست ویک بیاناتی که برای اینجا دارند،طبیعتا روی این مبنا سیاق هیچ تأثیری روی این بحث ندارد، یک مبنای چهارمی هم اینجا هست مبنایی که آقای داماد داشتن وحاج آقا از ایشان نقل میکنند ،حاج آقا داماد میفرمودند که نه ظهوردر وجوب هنوز دارد ولی ظهورش تضعیف میشود در نتیجه اگر یک روایت دیگه ای داشته باشیم که ظاهرش استحباب باشد این روایت جمع عرفی اینجا به این هست که این روایت را هم حمل بر استحباب کنیم چون ظهورش انقدر قوی نیست که با روایات دیگری که دال بر استحباب هست با آن ظهور معارضه کند،(فرض کنید شما یک جایی میگید کل عالم یجب اکرامه این ظهور در عموم دارد یک موقع میگین کل عالم بلا استثناءٍ یجب اکرامه ،خوب این ظهورش قویتر شد با بلا استثناءٍ ، یک مورد را هم استثناء میکنید که پیداست که خیلی دیگه در مقام ذکر تمام جزئیّات هست، حالا یک نمونه دیگه عرض بکنم، فرض کنید یک موقعی میگید قیمت این جنس 1000 تومان است یک موقعی میگه 999 است 999 تومان ظهورش د راین است که تهدید میخواهد بکند ، یعنی اگر دقیقا 999 تومان است خیلی قویتر از 1000 تومان است 1000 تومان ممکن بگیم از باب تقریر است ، هزار تومان یعنی تقریباً یعنی ممکن است 1050 باشد 950 باشد ولی 999 تومان این ظهورش در تحقیقی بودن خیلی بیشتر است از ظهورش در تقریری بودن است ،فرق دارد دیگه ظهورات در یک رده نیستند، حالا نمیخواهم این مبانی را تحلیل کنم ولی ببینید تأثیر این ظواهر این سیاقات خیلی تاثیر دارد، حالا اگر ما در یکجایی دیدیم یک امری هست که ظهور ، به وجدانمون احساس کردیم که این ظهور در وجوب ندارد آیا به مجرد اینکه دیدیم ظهور در وجوب ندارد میتوانیم ، یا ظهوردر استحباب دارد میتوانیم بگیم امر مطلقا ظهور در وجوب ندارد،یاظهور در استحباب دارد ،ممکن اگه دقت کنیم ببنیم علّت اینکه احساس عدم ظهور میکنیم یا ظهور در استحباب میکنیم به خاطر سیاق است ،اینکه دوجور باشد براش قریب می شود، خود همین نشانگر این است که انسان انتظار دارد معطوف معطوف علیهه یک شکل خاص داشته باشند به تعبیر دیگه اجزاء مختلف جمله به همدیگه رنگ میدهند،گاهی اوقات رفع اجمال میکنند،فرض کنید شما میگید که من امروز سفارش دادم سفارش نخود دادم؛ لوبیا دادم ، برنج دادم شما اینجا برنج دو لفظ دارد یکی فلز برنج داریم یکی آن برنجی که از حبوبات است چرا اینجا این برنج را به طور طبیعی چی میفهمید این را ؟ برنج را همان برنجی که از حبوبات است ،اینجا رفع اجمال هم میشود،به دلیل قرار گرفتن در سیاق آنها،بعضی از مبانیش سیاق در آن مؤثر است بعضی مبانیش مؤثر نیست، ،متاسفانه یادم هست در دلالت اقتضاءو و دلالت اشاره و امثال اینها همه اینها را مرحوم مظفر میگه و الاولی عن تسمّیه بالدلالة السیاقیه ، حالا بعضی از دلالتها چه ربطی به سیاق دارد من نمیفهمم،دلالت اشاره که با برهان عقلی ، شش ماه گفته میخواهیم در بیاریم حدّاقل حمل شش ماه است از آن آیه وحمله فصالون شهرا چه ربطی به سیاق دارد ، سیاق آنجایی هست که کنار هم قرار گرفتن الفاظ یک معنایی را اقتضاء کند ،حالا فرض کنید جاههایی که یک تقدیری را ما به قرینه سیاق میگیریم عیب ندارد، حصر و مجاز حصر را به قرینه در سیاق میدانیم ، آن عیب ندارد،ولی دلالت اشاره چه ربطی داردد من نفهمیدم ،سیاق آن ظهوری هست که ناشی از کنار هم قرار گرفتن الفاظ هست، شاید از این سنخ بدانیم یک نوع دلالت سیاق بدانیم یک مثالی عرض بکنم بعضی افعال هستند مثل علم ، جهل ، یک متعلقاتی گاهی اوقات میگیرند اینجر افعال ظهور دارند که فعل و متعلقاتشون زمانشون یکسان است،ببینید من میگم أنا أعلم بعدالت الزید،من به عدالت زید عالم هستم ،خوب عدالت ممکن است شما بگید عدالت امروز یا عدالت دیروزی یا عدالت فردایی ، کدام؟ این جمله ظهورش در این هست که من به عدالت زید علم دارم یعنی عدالتی که الان زمان نسبت زمان علم زمانی که أعلم اسناد داده شده نسبت به او علم دارم،، أنا أعلم بعدالة الزید ظهورش وحدت زمان متعلق و زمان فعل است ،این ظهور نه ناشی از وضع کلام است نه در هیأت أعلم همچین چیزی خوابیده است ،نه در عدالت زید،یک حالا سیاق فعل و متعلق همچین ظهوری را آدم احساس میکند،اصلا ببینید در استصحاب که شما جمله را به کار میبرید میگید من دیروز به عدالت زید علم داشتم ولی امروز در عدالت زید شک دارم،دیروز علم داشتم یعنی چی؟یعنی عدالت دیروزی ، اما دیروز به عدالت امروزی علم داشتم این نیاز به تصریح دارد ، حالا این را میخواهید قرینه سیاق ذکر کنید ، از مصادیق آن اطلاق که قبلا عرض میکردم بدانید ، خیلی مهم نیست، ولی یک همچین ظهوری وجود دارد، دیروز به عدالت زید علم داشتم امروز شک دارم ، شک دارم یعنی چی؟ در عدالت امرازی نه شک دارم در عدالت دیروزی ،چرا این جمله ظهور در استصحاب دارد، نه ظهور در قاعده یقین، بعضی اصولیّون در اینکه ظهور در استصحاب داشتن دارند یک تأملاتی کردن به این نکته ظریف دقّت نشده است که ظهور این جملات وحدت زمان متعلق و زمان فعل هست ،همین جمله میگه من دیروز به عدالت زید یقین داشتم امروز در عدالت زید شک کردم این ظاهرش این است که عدالتی که امروز زمانش هست، اگر بخواهم قاعده یقین را بیان کنم باید تصریح کنم دیروز در عدالت زید یقین داشتم امروز در همان عدالت زید شک کردم،یا در عدالت زید در همان زمان شک کردم ،نیاز دارد به تصریح به تفاوت بین زمان فعل و زمان متعلق ،یکسری نکات هست که ناشی از وضع کلام نیست ، ناشی از سیاق تعبیر بکنید، یکی از نمونه هاش این هست ،این بحث را حاج آقا در بحثهای نکاح جاهای متعددی این را متعرض شدن و مثالهای متنوعی هست که مثالهای جالبی است، درس 189 صفحه 7و8 درس 244 ص8و 10،درس 245 ص 2تا 4 ، درس 276 ص8، درس 658 ص8و9 ، به تناسبهای مختلف این قاعده ظهور دلیل عند الاطلاق فی تقارن زمان الفعل و زمان موضوعه این را متعرض شدند، ظهور اطلاقی هست یعنی عند الاطلاق ، حالا ما به تعبیر سیاق میگیم آن خیلی مهم نیست حالا، البته همان ظهور سیاقی هم اگربر خلافش تصریح بشود مانعی ندارد ، فرض کنید همان مثالی که زدم امروز رفتم از مغازه نخود و لوبیا و فلز برنج خریدم ،برنج خریدم برای اینکه سماورم را درست کنم همچین یک قرینه ای باشد که معنای خاص را منصرف کند روشن است ، سیاق مقتضیِ ظهور هست و این مقتضی گاهی اوقات یک نکات دیگری او را از اطلاق می اندازد ، یکی از نکات دیگری که شاید آن را هم بتوانیم از همین مقوله سیاق بدانیم شاید هم از یک صنف تازه تری بدانیم، یک مثالی عرض بکنم بعد آیه قرآن را میخواهم تطبیق کنم، اگر کسی این جمله را به کار ببرد که اگر شما دنبال دلبر هستید خدا بهترین دلبر است ، لفظ دلبر در معنای حقیقیش یک معنای ویژه ای هست یعنی یک انسانی که دل میبرد، در مثال جمله دومی که دلبر به کار میبریم آیا به همان معنایی هست که در عرف متعارف از کلمه دلبر فهمیده میشود یا اینکه نه اینجا دلبررا تجوّزاً به یک معنای دیگری به کار برده شده است ، ظاهرا اینجا در واقع میخواهد بگه شما که دنبال دلبر هستید برای اینکه میخواهید یک هدفی دارید ، میخواهید با وجود آن دلبر مثلا به آرامش و آسایش برسید ، لذت ببرید ، لذت حقیقی آنجا نیست ، جای دیگری است ، در واقع به قرینه وحدت آن مورد دوم با اول در آن هدف نهایی که انسان به خاطر آن هدف دنبال شیئ میرود ، لفظ را تجوّزاً در یک معنای دیگری به کار میبرد ، آن دلبر به معنای حقیقیش نیست به معنا مجازیش است قرینه تجوز هم میتواند این سیاق باشد و امثال اینها، مثالی که میخواهم بزنم از این باب است **یا ایها الذین ءامنوا إذا ضربتم فی سبیل الله فتبیّنوا و لا تقولوا لمن ألقی الیکم السلام لست مؤمناً تبتغون عرض الحیوة الدنیا** ، قضیه این هست که شأن نزول آیه این است که بعضی ها خوب در جهاد ابراز اسلام میکردند ،بعضی از مسلمانهایی که دنبال غنیمت بودند میگفتند بیخود کردید ، مسلمان نشدید و میخواستند جنگ کنند با آنها ، . هدفشون از انکار اسلام آوردن اینها رسیدن به غنائم بود، این آیه در واقع در مذمّت این هست که شما باید تحقیق کنید همینجوری نگید مسلمان نشدید شاید واقعا مسلمان شده بودند **فعندالله مغانم کثیرةٌ** ، بعضی ها به این آیه تمسک کردن برای اینکه کلمه مغانم به معنای مطلق فایده است نه خصوص غنائم دار الحرب ، چون عندالله مغانم کثیره نمیخواهد بگه که خدا غنیمت جنگی و امثال اینها، این آیه پاسخهایی دارد ، این آیه ظهور قویی در این ندارد که مغانم به معنای حقیقی خودش به کار رفته است ممکن است از همین نکته ای که من عرض میکنم،شما دنبال غنیمت هستید ، غنیمت پیش خدا است ، چون انسان غنیمت را برای چی دنبالش هست؟ برای اینکه سودی ببرد، رفاه براش ایجاد بشود، و اینکه مالش زیاد بشود و اینکه میگه مال حقیقی نزد خدا است، اینجا مغانم به معنای مطلق استفاده است ، یعنی هدف اصلی ما از به دست آوردن غنیمت جنگی مغانم را در معنای عام تجوّزا به کار برده بشود، دقیقا آن سیاق نیست ولی شبیه آنها هست ،(احتمال اینکه این از باب ادّعا باشد کافی است و میشود استدلال کرد، حالا این را عرض کنم ، استعمالی که ثابت شده است بلا تأوّلٍ ، او قرینه حقیقت است ، این ثابت شدنش ولو به فهم عرفی ، نمیخواهیم بگیم که برهان عقلی برآن قائم شده باشد ، استعمالی که به فهم متعارف عرفی بلاتأوّلٍ و بلا عنایتٍ و بلا تشبیهٍ باشد آن استعمال دلیل بر حقیقت است )یکسری نکات دیگه ای هست که فردا میگم و جمع کنیم